

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۳ ه.ق - بَقِیَّهٗ اللّٰهِ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ)

۱۳ آذر ۹۰

خطبه‌ی شب نهم

شکر و سپاسی درخور آفریننده‌ی جان‌هاست که در آن شکر، انسان، وجودش را در حیات ببیند و آنگاه سر بر سجده‌ی خالقش گذارد و از حیاتی به وجد آید که شیطانِ نفس پوستانه‌ی خود خواهی را از تن، برون کرده تا عقلی نمایان شود که انوارِ حق، در آن منور است؛ عقلی که اولین درکش، هدفِ خلقت است؛ او آمده تا نقشِ خالقش را نمایان کند و به همگان ابراز دارد: منم که تمامِ قدرت‌ها را در وجودم به ودیعه گذاشته‌اند تا خلیفه، معنا شود و اگر خلیفه، خوار و زبونِ نفس اماره شد، حیاتش مرده است و شکرِ مرده، کارسازِ جان‌ش نمی‌باشد؛ همان‌گونه که جاهلانِ دهر، حق را کشتند و سر بر سجده‌ی شکر گذاردند و اینک شما در آینه می‌نگرید، چه می‌بینید؟ آیا آنچه تا کنون دیده‌اید حقیقتی بوده که برایش به سجده‌ی شکر رفته‌اید و پروردگار کریم را برای پیروزی حق بر علیه باطل ستوده‌اید؟ از عقلتان بپرسید تا پاسختان را بدهد، اگر نداد، شما افسانه بافانِ دهر هستید که قلبِ تپنده‌ی هدایت را مرده می‌پندارید و خود را در صحنه‌ی هدایت، زنده و حق مدار و وای بر احوالتان که عمری مولا و سرورتان را مایه‌ی حیاتتان ندانستید بلکه بر حسینی به سینه کوبیدید که جانِ شریفش، در احاطه‌ی هزاران ملائکِ عاشق بوده و بوییدنِ نَفَسش، زنده کننده‌ی مردگان.

حال می‌خواهیم جانمان را به حقیقتِ عاشوراییان بسپاریم تا ریشه‌ی پوسیده‌اش را به درختِ تنومندشان پیوند کنند.

امروز ۸ محرم سال ۶۱ هجری است. همگان نماز صبح را به امامتِ مولایشان خواندند و آنگاه همچون پروانه‌ای که به گردِ شمع، حلقه می‌زند به دورش حلقه زدند؛ مولایمان حسین (ع) نگاهی به جمعشان می‌کند و می‌فرماید: برای همراهیِ حق به زحمت افتادید و بسترِ راحتِ خویش را رها کرده و سر بر خاک و سنگ نهادید تا قبل از اینکه

صورتتان را بر خاک گذارند، خود در خاک بغلتید؛ پس جسمتان را به جاودانگی دعوت کردید تا هیچ خاکی آن را تجزیه نکند بلکه در آغوشش به امانت نگه دارد. اگر به آنچه فرمان می‌دهم گردن اطاعت نهید به وعده‌ی پروردگارتان، جانتان در نعمتش متنعم خواهد شد. اکنون بروید و به تماشای سپاهی که عزم خویش را جمع نموده‌اند تا فرزندان رسولشان را بکشند و مزدشان را از شیطان دریافت کنند. بروید تا بار دیگر با هم به گفتگو بنشینیم.

همه می‌روند؛ حضرت، برادرشان ابوالفضل را به حضور می‌خوانند؛ نگاهی به چهره‌اش می‌اندازند و می‌فرمایند: در چشمانت رازی را می‌خوانم که اگر زبانت آن را فاش کند، صدایش در زمان، باقی خواهد ماند.

حضرت عباس درحالی که اشک در چشمش حلقه زده می‌فرماید: من غلام شما هستم؛ غلامی که عاشق است؛ عشقش، جانش را می‌سوزاند و خاکسترش را به پای مبارکتان می‌ریزد؛ آیا ایام در کنار بودنتان رو به اتمام است؟ پس از دوری‌تان، سینه‌ام را چاک خواهم داد و زخم درونش را رو به آسمان خواهم گرفت تا همگان، جگر سوخته‌ام را ببینند، در آن جگر بنگرند و ندایش را به گوش جان زمزمه کنند که: عباس، قبل از اینکه بمیرد، از دوری مولایش تکه‌تکه شد؛ دردش درمان نیافت مگر به وعده‌ی مولایش که باز در کنارش باشد و هرگز از او جدا نشود.

امام حسین (ع) دست مبارکشان را پیش می‌آورند و دستان برادر را می‌گیرند و می‌فرمایند: روحمان با فاصله‌ی کمی از یکدیگر به ملکوت، پرواز خواهد نمود و جسممان به تماشای یکدیگر در مقابل هم قرار خواهد گرفت پس ای سردار با وفایم، به لحظه‌ای بیندیش که شکر زنده بودن در حیات، معنا شود؛ به آنچه به آن امر کرده‌ام بپرداز تا موعد مقرر فرا رسد.

حضرت عباس می‌روند. مولایمان حسین (ع) به طرف چادر خواهر می‌رود و حضرت زینب (س) را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ای نیرو دهنده‌ی راه راه‌یافتگان، به زبان شیوا و زیبایی هم‌سفرانمان را موعظه کن تا آماده‌ی تماشای صحنه‌ای شوند که زمان، بر آن خواهد گریست و از جهل گروهی دنیا طلب و فریب خورده به فغان

خواهد آمد و قلب‌ها، درون سینه‌ها به دردِ هجران مبتلا. پس شتاب کن که فرصت رو به پایان است.

حضرت زینب (س) به قامت برادر می‌نگرد و می‌فرماید: مرا به چه موعظه می‌کنی؟ که بمنم با جهلِ مردمی که چراغِ روحم را کشتند و قوتِ جانم را به یغما برده‌اند؟ ای امامم، بر آنچه امر کنی سر اطاعت به زیر آورم و دردِ هجرانت را در سینه‌ام جاودانه کنم و دیگر جز به لحظه‌ی وصلت به زندگی ننگرم؛ پس زینب را سپری بدان که تیرِ بلاها، در آن اثر نکند و سینه‌اش جز به هجرانت نشکافد.

امام از خیمه‌ی خواهر خارج می‌شوند و به طرف تجمع دشمن می‌روند؛ امر می‌فرمایند تا اسبشان شیبه‌ی خاصی بکشد که توجه همگان را برانگیزد؛ ذوالجناح، اطاعت می‌کند؛ فریادی می‌کشد که همه سکوت می‌کنند؛ امام می‌فرماید: من حسین بن علی، امام و رهبرتان هستم؛ به طرف حق بیایید و به سخنانِ باطل سردارانِ شیطان، خود را به آتشِ قهر پروردگارتان مبتلا نکنید. قبل از موعدِ مقرر، توبه کنید تا جانتان را به گلستانی مژده دهم که در انتظارتان است.

سپاه مقابل، به امام می‌نگرد، گروهی باور می‌کنند و گروهی امام را دروغ‌گو خطاب کرده به طرف وجود مبارکش سنگ پرتاب می‌کنند؛ یکی از سنگ‌ها به پای ذوالجناح اصابت کرده پایش را مجروح می‌کند؛ امام از اسب پیاده می‌شوند و با دستِ مبارک، زخم را می‌گیرند که زخم بهبود می‌یابد؛ دستی بر سرِ ذوالجناح می‌کشند و می‌فرمایند: اولین ضربه را تو دریافت کردی پس نامت در صحرای قیامت افتخار نسلت خواهد بود.

امام به خیمه‌گاه باز می‌گردند و امر می‌فرمایند: به سر و صدا و مزاحمت‌های دشمن اعتنا نکنند و با صبر، استقامتشان را تقویت کنند و منتظر بارانِ نعمت‌هایی که قابل شمارش نمی‌باشد.

پس ای گوش‌هایی که در سرتان، مشغول شنیدنِ واقعیتِ نهضتی است که به یادش دور هم جمع می‌شوید، خود را معرفی می‌کنید و می‌گویید: من عزادارِ حسینم؛ پس

امامت‌ان حضرت اباعبدالله به آنچه می‌گویید واقف است؛ آیا او را در محبتِ جانتان می‌بینید؟ اگر می‌بینید، این گونه بگویید: ای فرزند پیامبرم، سال‌هاست که در ایامِ محرم با تو عهد بسته‌ام که با دوستت دوست باشم و با دشمنت بجنگم ولی خوار و ذلیل دشمنت، شیطان شدم، جانم را به دستش دادم و او مرا که عاشقت هستم به خطا کشاند و با قهقهه‌ای گفت: این بیچارگان، خیال بافانی قهارند که حقیقت خونت را به بهایی اندک می‌فروشدند، مردم را به گریه وا می‌دارند و شیطان را به خنده؛ جانشان را در فراق، زخم می‌زنند و روحشان را به خدمت من در می‌آورند؛ من روحشان را می‌خرم و بهایش را در ظرفِ غذایی به ودیعه می‌گذارم که از آتشِ قهر الهی در اجاق‌ها می‌جوشد تا مردمان را با نام تو اطعام کند درحالی‌که با نام من اطعام می‌کند؛ ای وای بر احوالشان که از عشقت بر سر و سینه می‌زنند و با خوردنِ غذای من، از نماز می‌گریزند، می‌خوابند و معنای نهضت را در گناه گم می‌کنند و باز منتظرِ محرمی دیگر می‌شوند.

پس عاشقان مولایتان حسین، اگر به عزای مولایتان دور هم جمع شده‌اید با پروردگارتان عهد ببندید که خونِ مولایتان را در جانتان حس می‌کنید و با دشمنش، شیطانِ نفس می‌جنگید و پیروزِ میدانِ جهاد می‌شوید.

پس بار دیگر در شبی حزن‌انگیز دست به دامن مولایمان می‌کشاییم و او را با ناله می‌خوانیم که: ای یادگار پیامبرمان، شرمنده‌ی وجود مبارکت هستیم ما امتی خطا کاریم که از قافله‌ی وجودمان جدا شدیم پس یاری‌مان کن تا بنده‌ی خدا گردیم نه بنده‌ی نفس اماره. آمین یا رب العالمین.

اللهم عجل لولیک الفرج